

نقد روش‌شناختی مقاله «نبوت در دین‌های یهود و مسیحیت»

یوسف جعفرزاده*

در مقاله «نبوت در دین‌های یهود و مسیحیت»^۱ نویسندگان ادعا کرده‌اند که بر مبنای روش «پدیدارشناسی دین» مقاله را تدوین کرده‌اند، اما نگارنده این سطور این ادعا را نقد کرده، بر این باور است که این مقاله نوعی گردآوری داده‌های تاریخی جریان نبوت در یهودیت و مسیحیت است بدون اینکه با تفسیر پدیدارشناسانه همراه باشد. نگارنده ضرورت می‌داند مطالعه پدیدارشناختی موضوع مذکور را به اجمال نشان دهد: برای تبیین بهتر حیث التفاتی^۲ جریان نبوت در یهودیت، مسیحیت و اسلام، این دوره از تاریخ ادیان باید به عنوان یک حلقه فکری در فرایند تفکر بشر در تاریخ بررسی شود. تاریخ ادیان از حیث مرکز معنا (مرکز و شکل ساختار قدسی) به سه دوره کلی ابتدایی، اعتدالی و افراطی سکولار تقسیم می‌شود:

۱. دوره ابتدایی: برای انسان‌های ابتدایی از یک طرف طبیعت به طور کلی مرموز و مقدس بود و در نتیجه تمام اجزاء و پدیده‌های طبیعت نظیر آسمان، زمین، ماه، خورشید، سنگ، آب، آتش، رود و ... به عنوان مظهر نیروهای فوق انسانی و خدایان پرستش می‌شد. از طرف دیگر انسان ابتدایی از حیث اجتماعی قبیله محور بود و هنوز بشر با پدیده‌ای به نام «جامعه» آشنا نشده بود. به همین دلیل به کارگیری اصطلاح «جامعه ابتدایی» از حیث فلسفی درست به نظر نمی‌رسد و از طرف دیگر بشر از تاریخ و

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

۱. مجتبی زروانی و ابراهیم موسی‌پور، «نبوت در دین‌های یهود و مسیحیت»، اسلام‌پژوهی، سال اول، شماره اول پاییز و زمستان ۱۳۸۴.

2. Intentionality.

زمان به شدت هراس داشت و آن را فاقد حقیقت و معنا می‌پنداشت. از این رو انسان‌های ابتدایی دائماً از طریق جشن‌ها و آیین‌های مذهبی به زمان قدسی که در اول تاریخ اتفاق افتاده بود باز می‌گشتند. بدین ترتیب تاریخ برای انسان‌های ابتدایی شکل دوری داشت و آنها از تاریخ خطی و تکاملی به شدت گریزان بودند^۱

۲. دوره اعتدالی: در این دوره مرکز معنای انسان (مرکز و شکل ساختار قدسی) عوض می‌شود. این تحول مرکز معنا و ترسیم ساختار قدسی جدید با جریانی به نام «نبوت» صورت پذیرفت. پیامبران از یک طرف مرز بین مقدس و نامقدس را در عرصه طبیعت تفکیک و مشخص کردند و مقدس را تحت عنوان خداوند منزّه و متعالی از طبیعت مطرح کردند و در نتیجه طبیعت فقط در برخی موارد ابزار عمل خداوند قرار گرفت. این رویکرد جدید پیامبران در عرصه طبیعت سبب شد که تا حدودی ترس انسان از مرموزیت و هیبتناکی طبیعت زوده شود و در نتیجه امکان و آزادی عمل و فعالیت در بستر طبیعت برای انسان با توجه به اوامر خداوند پدید آید. از طرف دیگر پیامبران در عین عدم نفی قبیله‌گرایی، انسان‌ها را به مرکز معنای جدیدی به نام «جامعه» دعوت کردند. در یهودیت موسی بنی‌اسرائیل را از عرصه نامقدس و بردگی در مصر^۲ به سوی ایجاد یک جامعه قدرتمند^۳ دعوت کرد تا آنها بتوانند به عزت، معنا و کمال دست یابند، و همین طور پیامبران بعدی بر تشریح ابعاد این «جامعه» همت گماشتند. جامعه مورد نظر پیامبران در عین حال جامعه تاریخمند و تکاملی بود و بشر با ورود به عرصه جامعه با مفهوم تاریخ نیز آشنا می‌شد. در این میان ایده «معاد» نقش مهمی در پذیرش مفهوم تاریخ در نزد انسان‌ها بازی کرد؛ به طوری که انسان‌ها اطمینان یافتند که بهشتی که در دوره ابتدایی در اول تاریخ جست و جو می‌کردند، این بار پس از ورود آنها به تاریخ و کسب کمالات انسانی در آخر تاریخ حاصل خواهد شد. بدین ترتیب تاریخ چون دارای کاربردی معادی شد، برای بشر دوره دوم پذیرفتنی و قابل تحمل گردید. در یهودیت به اندازه‌ای که پیش‌گویی‌های پیامبران با وقوع حوادث ناگوار به واقعیت می‌پیوست، وقایع

۱. ر.ک. میرچا لیاده، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکارانی، تبریز، نیما، ۱۳۶۵.

2. Profane.

3. sacred society.

تاریخ مفهوم قدسی به خود می‌گرفتند و اندک اندک این باور برای بشر دوره دوم حاصل می‌شد که حوادث تاریخی و رنج‌ها و کیفرها از مشیت الهی صادر می‌گردند. به تعبیر دیگر برخلاف انسان دوره اول که اثری از خداوند در عرصه تاریخ نمی‌دید، انسان دوره دوم بر این باور شد که در تاریخ، خداوند به اعتبار افعال و صفات خود حضور و سریان دارد و آنها به اندازه پیروی از اوامر خداوند در متن جامعه و تاریخ به معنا، تقدس و کمال دست می‌یابند. برای یهودیان تاریخ صحنه عمل خداوند و عکس‌العمل یهودیان بود و «ارض موعود» تجلی صفت قدرت یهوه تلقی می‌گردید.

این تحول مرکز معنا در مسیحیت و اسلام نیز ادامه یافت؛ به طوری که این پدیده اساسی در مسیحیت که «خداوند به شکل پسر وارد تاریخ شد» در واقع به معنای اعلام حضور و سریان خداوند در متن جامعه و تاریخ و آشتی و انس انسان با تاریخ به عنوان مرکز حضور امر قدسی است. مسیحیان بر این باورند که خداوند به اعتبار ذات و جسم خود به شکل پسر وارد تاریخ شد و به شکل روح‌القدس در آن حضور و سریان دارد، ولی مسلمانان معتقدند خداوند به اعتبار صفات و افعال خود در آن حضور و سریان دارد. برای مثال صفت علم مطلق خداوند در سطح جامعه و تاریخ حضور و سریان دارد و انسان‌ها صرفاً در حوزه جامعه و تاریخ می‌توانند با کسب علم ولو به صورت نسبی به سوی علم مطلق و بالمآل معنا، تقدس و کمال حرکت کنند.

بدین ترتیب می‌توان از حیث روش پدیدارشناسی دین جریان نبوت را این گونه تفسیر کرد که مرکز معنا و ساختار قدسی انسان را از یک طرف از قبیله و اول تاریخ به جامعه و تاریخ منتقل کرد و از طرف دیگر با تفکیک مقدس از طبیعت، آن را به صورت خداوند متعال در رأس اعمال انسان در متن جامعه و تاریخ مطرح کرد.^۱

اما نکته مهمی که قابل توجه است مقاومت انسان در برابر این تحول مرکز معنا از قبیله و اول تاریخ به جامعه و تاریخ است. تاریخ ادیان و حیانی در واقع کشاکش بین این

۱. منظور نگارنده از مفهوم جامعه عرصه و مرتبه‌ای از وجود است که در آن خرد جمعی و بالتبع کمالات انسانی عرضه می‌شود و انسان‌ها فارغ از رنگ‌های قبیله‌ای و هویتی صرفاً با ویژگی انسانی و فکری خود در آن به میدان حقیقت‌جویی می‌آیند و در نتیجه استعدادهای آنها در این بستر شکوفا می‌شود و نیز منظور نگارنده از مفهوم تاریخ صیروت و تکامل آگاهی و استعدادهای وجودی انسان در بستر زمان خطی است.

دو حوزه معنا است. از یک طرف جریان نبوت با سرسختی و ایمان هرچه تمام‌تر انسان‌ها را به سوی حرکت تکاملی در متن جامعه و تاریخ با توجه به اوامر خداوند دعوت می‌کرد و از طرف دیگر تفکر اولیه انسان‌ها در برابر این جریان به شدت مقاومت می‌کرد. در یهودیت بنی‌اسرائیل به محض خروج از مصر به کارشکنی و بازگشت به پرستش خدایان اولیه و مظاهر طبیعت (بعل پرستی) پرداختند و از این رو درگیری‌ها و کشاکش آنها با موسی و پیامبران بعدی در طول تاریخ یهود ادامه یافت و حوادثی نظیر اسارت بابلی به سختی توانست آنها را با تفکر معاد و در نتیجه ورود به عرصه جامعه و تاریخ انس و الفت دهد. با ظهور مسیحیت جریان‌های مقاوم سرسخت‌تری به عرصه ظهور رسیدند. یکی از مهم‌ترین آنها آیین گنوسی بود که به شدت در برابر ایده تاریخ‌گرایانه مسیحیت ایستاد. تفکر گنوسی از منظر پدیدارشناسی در تاریخ اندیشه بشر حلقه فکری قابل توجهی است. پیروان این مکتب از یک طرف در واقعی بودن ظهور مسیح در تاریخ تردید کردند و از طرف دیگر با طرح ایده گرفتاری روح در دنیایی که «اهریمنان آن را آفریده بودند» به دنبال نجات روح از این جهان و ترک دنیا (در مفهوم ترک جامعه و تاریخ) برآمدند. این جریان به کلی یک جریان بازگشت به اول تاریخ است. البته این جریان خاص مسیحیت نبود، بلکه در یهودیت و اسلام نیز به شکل عرفان مبتنی بر ترک دنیا، کمال و معنای انسان را در بازگشت او به اول تاریخ (عالم عدم) مطرح کرد^۱ در فرهنگ اسلامی غیر از گنوسی‌گری جریان‌های دیگری نظیر قبیله‌گرایی در حکومت، فرقه‌گرایی در دین و مهم‌تر از همه فلسفه اسلامی - که حقیقت را صرفاً در ماوراء جست و جو می‌کرد و به حضور و سریان آن در تاریخ توجه نداشت و از این رو به طرح فلسفه تاریخ در بین مسلمانان منجر نشد و در نتیجه ارتباط بین فلسفه و علوم تاریخی دیگر از هم گسسته شد - نهایتاً جریان تاریخ‌گرا و جامعه‌گرای دین اسلام را به انحطاط راندند^۲.

۳. دوران افراطی سکولار: در این دوره که از رنسانس به بعد در کشورهای غربی شروع شده است، با اینکه جامعه و تاریخ به طور رسمی به عنوان مرکز معنا برای انسان

1. Cf: Grant, Robert M; Gnosticism, New York, 1961.

۲. ر. ک. مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.

غربی پذیرفته شد و از این حیث دوران مدرن غربی کاملاً بر شانه ادیان وحیانی ایستاده است، اما در برابر این مسئولیت سنگین، انسان به ناچار ارتباط این مراتب وجودی را با مراتب بالاتر و قدسی وجود قطع کرد و در نتیجه ایده دینی پیامبران صورت دنیوی محض به خود گرفت و این امر به نوبه خود سبب اضطراب روحی انسان مدرن شده است. از این رو می‌توان گفت که بازگشت به پیام پیامبران یعنی حرکت تکاملی در متن جامعه و تاریخ با توجه به اوامر خداوند، راه حل اصلی برای نجات بشر از بن بست حاضر و درک فلسفه وجودی او در این عالم است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی